

# پیر مرد و دریا

نویسنده:

ارنست همینگوی

مترجم:

بهزاد جنت‌سرای نمین

سرشناسه: همی‌نگوی، ارنست، ۱۸۹۹ - ۱۹۶۱ م.  
**Hemingway, Ernest**  
 عنوان و نام پدیدآور: پیرمرد و دریا / نویسنده ارنست همی‌نگوی؛  
 مترجم بهزاد جنت‌سرای نمین.  
 مشخصات نشر: تهران: پر، ۱۳۹۷.  
 مشخصات ظاهری: ۸۴ ص.  
 شابک: 978-622-6041-03-4  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.  
 موضوع: American fiction -- 20th century  
 شناسه افزوده: جنت‌سرای نمین، بهزاد، ۱۳۷۲ -، مترجم  
 رده بندی کنگره: PS۳۵۴۳ ۱۳۹۷ ۹ پ ۹ م /  
 رده بندی دیویی: ۵۴/۸۱۳  
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۶۱۵۸۴



## پیرمرد و دریا



- انتشارات پَر
- نویسنده: ارنست همی‌نگوی
  - مترجم: بهزاد جنت‌سرای نمین
  - صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
  - چاپ اول: ۱۳۹۷
  - تیراژ: ۱۱۰ نسخه
  - قیمت: ۸,۵۰۰ تومان
  - شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۴۱-۰۳-۴

ISBN: 978-622-6041-03-4

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۴۱-۰۳-۴

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۵۲۰۲۵۲۳۰۹۱۲۳

[www.ParNashr.ir](http://www.ParNashr.ir)

## سخن ناشر

معمولاً هر شاهکاری از پس تعابیر و برداشت‌های مثبت بسیاری از اهل قلم به شهرت می‌رسد؛ در مورد داستان کتاب «پیرمرد و دریا» نیز سادگی‌اش و واقعی و باورپذیر بودن ماجراهایش این امکان را به هر انسانی می‌دهد تا به اشکال گوناگون آن را تعبیر و تفسیر نماید. خود «ارنست همینگوی» در این مورد گفته است:

«شما هیچ کتاب خوبی پیدا نمی‌کنید که نویسنده‌اش پیشاپیش و با تصمیم قبلی نماد یا نمادهایی در آن وارد کرده باشد... من کوشش کردم در داستانم یک پیرمرد واقعی، یک پسر بچه‌ی واقعی، یک دریای واقعی، یک ماهی واقعی و یک کوسه ماهی واقعی خلق نمایم؛ و تمام این‌ها آن قدر خوب و حقیقی از کار درآمدند که حالا هر یک می‌توانند به معنی چیزهای مختلفی باشند.»

نقدهایی که درباره‌ی این داستان نوشته شد همگی بدون استثناء و به‌طور اغراق‌آمیزی مثبت بودند و بعد از این که در سال ۱۹۵۲ برای اول بار در مجله‌ی «لایف» چاپ شد، ظرف مدت دو روز پنج میلیون نسخه از آن به فروش رسید؛ در آخر نیز با این که این رمان کوتاه اندکی از یک داستان کوتاه، بلندتر بود می‌توان آن را از دلایل عمده‌ای دانست که «ارنست همینگوی»، نویسنده‌ی سرشناس آمریکایی‌اش، برنده‌ی جایزه نوبل ادبی سال ۱۹۵۴ گردید.

ما در این کتاب با پیرمرد ماهیگیر ساده‌ای در میان دریا زندگی می‌کنیم. شخصیتی که «همینگوی» او را از یک پیرمرد ماهیگیر کوبایی که برای نگهداری از قایق کوچکش در کوبا اسنخدام کرده بود الهام گرفت. این پیرمرد به عنوان شخصیت اصلی کتاب همواره در طول داستان با نخواستارهای درونی‌اش که همیشه او را وسوسه به انجام کارهایی دیگر می‌کنند مبارزه کرده و با قوه‌ی منطقی‌ش دوباره به سمت هدف اصلی که همان صید ماهی است دعوت می‌شود؛ روندی که ما را به فکر فرو برده و برای رسیدن به اهداف مان تشویق می‌نماید. شاید به همین علت «یوری گاکارین» نخستین فزانورد جهان، از این کتاب به عنوان یکی از کتب مورد علاقه اش نام برده و حتی در سفرش به کوبا نزد «همینگوی» رفته تا وی را از نزدیک ملاقات نماید. امید است ما نیز بتوانیم آن چه را که باید آموخت، از آن فراگیریم.

تحریریه‌ی «انتشارات پر» با رویکردی کاربردی به این اثر گرانقدر، مطالعه‌ی آن را برای تمام اقشار در سنین مختلف و با دیدگاه‌های متفاوت مهیا نمود تا شاید قدمی مثبت در جهت ارتقاء سطح زندگی جامعه‌اش بردارد.

**که انتشارات پر**



پیرمردی بود که به تنهایی در جریان خلیج با قایق پارویی اش ماهیگیری می کرد و حالا هشتاد و چهار روز شده بود که هیچ ماهی ای صید نکرده بود. در چهل روز اول پسری او را همراهی می کرد ولی بعد از آن چهل روز بدون صید، والدینش به او گفتند پیرمرد قطعا دچار بدبینی که بدترین حالت بدشانسی است شده و پسرک طبق نظر آنها به قایق دیگری که هفته اول سه ماهی خوب صید کرده بود رفت.

دیدن پیرمرد که هرروز با قایق خالی اش می آمد پسرک را ناراحت می کرد. او همیشه برای حمل قلاب و نیزه های خاردار و بادبان که دور دکل پیچیده شده بود به کمک پیرمرد میرفت. بادبان شبیه پرچم شکست دائمی، با کیسه های آرد وصله و دوخته شده بود.

پیرمرد لاغر و نحیف بود و پشت گردنش چروک های عمیقی داشت. خورشید از انعکاس گرمسیری اش بر دریا، لکه های قهوه ای سرطان خوش خیم پوست را روی گونه های پیرمرد ایجاد کرده بود. لکه ها دو طرف صورتش را پر کرده بودند، دستهایش زخم های عمیقی ناشی از کشیدن ماهی های سنگین با طناب ماهیگیری داشت اما هیچ کدام از زخم ها تازه نبودند. آنها به قدمت فرسایش کویری بی ماهی بودند.

همه چیز او به جز چشم هایش که هم‌رنگ دریا، شاد و شکست‌ناپذیر بودند قدیمی بود.

در حالی که از ساحلی که قایق پدالی لنگر انداخته بود بالا می‌رفتند پسرک گفت: «سانتیاگو، من می‌تونم دوباره همراهیت کنم، ما مقداری پول جمع کرده ایم.»

پیرمرد به پسرک صید آموخته بود و پسرک او را خیلی دوست داشت.

پیرمرد گفت: «نه تو با یه قایق خوش‌شانس هستی، با اونا بمون.»

«اما یادت باشه ۸۷ روز بدون صید گذروندی و بعدش ما سه هفته هر روز

ماهی‌های بزرگی صید کردیم.»

«یادم میاد و می‌دونم منو برای تردیدت ترک نکردی.»

«پدرم منو مجبور به ترک کرد. من پسرش هستم و مجبورم از اون اطاعت

کنم.»

پیرمرد گفت: «میدونم، این طبیعیه.»

«اون به قدر کافی ایمان نداره.»

پیرمرد گفت: «نه، اما ما که داریم. نداریم؟»

پسر گفت: «بله، اگر قبول کنی می‌خوام تو رو به یه نوشیدنی روی اسکله

دعوت کنم، بعد از اون وسایل رو به خونه می‌بریم.»

پیرمرد گفت: «چرا که نه، در جوار صیادان.»

آنها در اسکله نشستند. بسیاری از ماهیگیران پیرمرد را مسخره کردند اما او

عصبانی نشد. ماهیگیران مسن تر به او می‌نگریستند و ناراحتش بودند.

ماهیگیران خوش‌شانس آن روز هم آنجا بودند و نیزه ماهی‌هایشان را سلاخی

کرده و روی تخته‌های بلند درازی گذاشته بودند که دو مرد گرفته و به سمت

سردخانه‌های ماهی‌ها می‌بردند تا ماشین فریزردار آنها را به فروشگاه‌های در

هاوانا ببرد.

آنهايي که کوسه شکار کرده بودند آنها را به کارخانه‌ی کوسه در آن سمت

خلیج، جایی که با یک طناب و قرقره وزن می‌شوند، جگرشان در می‌آید،